

حدیث‌روز

امام صادق (ع): زمستان، بهار مؤمن است. شب‌هایش طولانی است و برای عبادت نیمه‌شب از آن کمک می‌گیرد و روز‌هایش کوتاه است و برای روزه گرفتن از آن مدد می‌جوید.

مغانی‌الأخبار

صد مرتبه «لا اله الا... الملک

الحق‌المبین»

ذکر روز جمعه

صد مرتبه «اللهم صل علی

محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

استفاده‌از فرصت یلدا

آیت... جوادی آملی درباره شب یلدا در «مفاتیح‌الحیات» نوشته‌اند: «این واژه، سریانی و به معنای «میلاد» است و چون شب یلدا را با تولد حضرت مسیح (ع) تطبیق می‌کردند آن را به این نام خوانده‌اند. چون ایرانیان این شب را شب تولد میترا (مهر) می‌دانسته‌اند، آن را با تلفظ سریانی‌اش پذیرفته‌اند و در واقع یلدا با نوئل (noel) اروپایی که در ۲۵ دسامبر تثبیت شده، معادل است، بنابراین نوئل اروپایی همان شب یلدا یا شب چله ایرانی است. (لغت نامه دهخدا) از سنت‌های شب‌یلدا، شب‌نشینی، دیدوبازدید و صل‌رحم است، چنان‌که بهره‌گیری علمی از فرصت آن با طرح مسائل علمی و تاریخی، خواندن اشعار به‌ویژه تغال به‌اشعار حافظ و... سنت دیگر آن است. مناسب است مومنان در چنین فرصت‌هایی با زوایای زندگی و سیره معصومان (ع) در جهت رشد و کمال علمی و معنوی آشنا شوند.»

همراهان خوب «همشهری سلام»

به دلیل ویژه نامه شب یلدا، این هفته ستون‌های ثابت پنج‌شنبه ر و ن‌داریم و هفته‌دیگه در خدمت‌تون هستیم.

خوش‌باشین و خوش‌بگذره

سه‌نقطه

فتوشعرانتظار



داستان طنز

طنزپردازان «زندگی سلام» تصمیم گرفتند برای شب یلدا ی خوانندگان یک داستان بنویسند، آن هم از نوع جنایی‌اش اما با یک سبک تازه. به این صورت که هر کدام از نویسنده‌ها یک بخش از داستان را طوری نوشتند که نفر بعدی نتواند تمامش کند، یک جور بدجنسی بانمک! امیدواریم این هدیه شب یلدا را از بچه‌های زندگی سلام ببزیرید و خوش‌تان بیاید.

محمد علی محمد پور، زهرا فرنی، علیرضا کاردار، مهرشاد مرتضوی و مهرداد صفری خواه

با این که در یک موافقت جمعی، حیاط قدیمی آقاجان را کوبیده بودند و به جایش این آپارتمان پنج طبقه را ساخته بودند، اما به هر بهانه‌ای که جمع می‌شدند، ناله‌سری دادند که: «اون روزها توی اون حیاط باصفا چه خوب بود همه چیز». خب یکی نبود بگوید مرض قانقار یا داشتید آن حیاط باصفا را کوبیدید و این آپارتمان بی‌ریخت را ساختید؟ البته راستش خیلی هم بی‌ریخت نبود و اتفاقاً آپارتمان شیک‌ی هم شده بود. همه توی یک آپارتمان زندگی می‌کردند، چون آقاجان اصرار داشت باید مثل چوب‌هایی که کنار هم نمی‌شکنند، کنار هم بمانند. شما پدر سالار مدور دیده بودید؟ این عمودی‌اش بود. اما یکی از همین بهانه‌ها که باعث می‌شد همه‌شان از طبقات مختلف بیایند و در خانه آقاجان در طبقه همکف جمع شوند، شب یلدا بود. بنابر این آن شب هم یکی یکی به حالت «از بالا کمتر می‌آیه یک گله دختر پسر می‌آیه» به تدریج وارد واحد آقاجان و عزیزخانم شدند تا مراسم شب یلدا را با شکوه و عظمت چند آریایی اصیل برگزار کنند. حدود ساعت ۹ غیر از پسر عمه، بقیه رسیده بودند. آقاجان به رسم اعصاب خردکن هر سالش هر گونه موبایل و وسیله ارتباطی را دم در جمع‌آوری کرده توی کمد گذاشته بود، کلیدش را هم جای نامعلومی پنهان کرده بود که ناگهان برق ساختمان به کلی قطع شد و همه در تاریکی فرورفتند. ایده جمع‌آوری موبایل‌ها به دلیل نظریه‌ای بود که بر اساس آن آقاجان معتقد بود این وسایل الکترونیکی مغز را زایل کرده‌اند و شوهر عمه هم هر بار تأیید می‌کرد و احسنی می‌گفت. البته زایل که در واقع نامردی است، اما حداقلش با مغز یک کارهایی کرده که در این دوره زمانه به کسی نمی‌شود گفت «سالم». این تنها توجیهی بود که از حرف شوهر عمه، با آن همه «سلام و صبح بخیر»‌های منظم و توصیه‌های سلامتی در گروه فامیلی می‌شد برداشت کرد. عمه تأکید داشت که: «این مرد سرش همش توی گوشیه. شما به دل نگیرین». اما برای به دل نگرفتن خیلی دیر بود. همان جایی که آقای زمانی، یعنی شوهر عمه گفت: «یادش به خبریه بار برق رفت، ما شروع کردیم به هندونه خوردن. به‌به! شیرین‌ترین هندونه عمرم بود. به قاچ موئده بود که برق اومد. وقتی اومد دیدیم توی هندونه کرم و ول

یلدای سرخ!

و جد آمد و با صدایی شبیه نعره گفت: «ببینین چقدر خوبه گوش‌ی هاتون رو از تون گرفتم، چند وقت بود کسی تو این خونه گرگم به هوا بازی نکرده بود...» که ناگهان پسر عمه در حالی که از دست‌هایش خون می‌چکید، مات و مبہوت وارد اتاق شد. عمه خانم با صدای پلیس به خودش آمد که دوباره می‌پرسید: «گفتین آخرین حرف شوهرتون قبل از گم شدن چی بود؟» عمه جواب داد: «تا جایی که یادمه وقتی پسرم اومد تو اتاق، زمانی یهو خیز برداشت رفت سمتش و گفت: «خجالت نمی‌کنی یواشکی رفتی سراغ انا‌ها؟ برم ببینم چقدرش رو خور دی!» بعد هم یکی زد پس کله بچه و مستقیم رفت تو آشپزخونه.» پلیس رو کرد به آقاجان و پرسید: «پدر جان، وقتی دامادتون رفت تو آشپزخونه، صدای زد و خورد یا شکستن چیزی رو نشنیدین؟» آقاجان گفت: «آره پسر م. خیلی خوش می‌گذره. شما هم آگه بی سیمت رو بدی من بذارم تو کمدم، بیشتر خوش می‌گذره به همه مون.» مامور پلیس ابروهایش را بالا انداخت، رو کرد به دایی و سوالش را تکرار کرد. دایی گفت: «نه والا. فقط به نظم صدای باز و بسته شدن پنجره اومد. جز اون چیزی نشنیدیم. بعد از چند دقیقه هم که دیدیم دیر کرد، خواستیم بریم دنبالش که بهیو برق اومد، دیگه مشغول آجیل شدیم و اصلاً فراموش کردیم زمانی رفته تو آشپزخونه!» پلیس گفت: «واقعاً این صمیمیت و علاقه بین فامیل، شایان تقدیره! پس کی متوجه شدین



شعر طنز

فقط یک کم!

امیرحسین خوش حال | شاعر و طنزپرداز

در دارد سر اسرم یکم! شب یلدا به منزل بابا نیست اوضاع اقتصادی خوب شام ما بود قیمه بی‌گوش بود میوه برابر یکم اولش را من از برم یکم فکر کردند عنترم (!) یکم گرچه دلتنگ آذر م یکم



شب جلگی برای عروس و داماد

سحر بهجو | شاعر و طنزپرداز

برای نو عروس خانواده شب چله رسیده‌ست و برایش النگوی مراداده به‌قناد گرو داده سپس گوش‌ی خود را گرفته حلقه مادر بزرگم کمی هم هندوانه در بغل داشت زندیزیر بغل فرش اتاقش فروشد با مشقت، تا خلاصه به جایش آبروداری نمودیم اگر چه بعد از آن یک شب، تمام